

بورلی کلیری

کلبه هنری

ترجمہ کیوان عبیدی اشعیانی



کیمیا

فهرست

۱	هنری به ماشین سواری می رود
۲۱	هنری و سگ تازه وارد
۴۶	یا جایزه یا شیطننت
۶۶	جمع کردن پول روزنامه ها
۸۰	رامونا و کلبه
۹۹	هنری نامه می نویسد
۱۱۳	سایه کوچک هنری

هنری به ماشین سواری می رود

پاییز آن سال که هنری هاگینز^۱ برای اولین بار به کار پخش روزنامه پرداخت کلی فکرهای خوب به سرش زد، اما تمام آنها یک جورهایی آن طور که او برنامه ریزی کرده بود درست از آب در نمی آمد. همیشه یک اشکالی وجود داشت.

برای مثال، در آن بعدازظهر شنبه در ماه اکتبر، هنری متوجه شد تا موقع پخش روزنامه بیکار است. طبیعتاً به آشپزخانه رفت و در یخچال را باز کرد تا چیزی برای خوردن پیدا کند.

خانم هاگینز، که شلوار پسرش را شسته بود و حالا داشت تقلاکنان میله‌های رخت‌آویز فلزی را برای خشک شدن لباس توی پاچه‌های آن فرو می‌کرد، گفت:

– نمی‌توانی به جای اینکه هر پنج دقیقه یک بار در یخچال را باز کنی کار دیگری پیدا کنی؟

هنری جواب داد:

– دارم فکر می‌کنم، مامان.

او داشت فکر می‌کرد یک چیزی بسازد، مثلاً یک جور خانه. خانه سگ، خانه درختی و یا یک کلبه. درست کردن خانه درختی کار نسبتاً سختی بود، ولی هنری مطمئن بود که از عهده ساختن خانه سگ

1. Henry Huggins

یا کلبه بر خواهد آمد. تنها چیزهایی که لازم داشت تخته و میخ بود.
خانم هاگینز لبخندی زد و پیشنهاد کرد:

– خوب حالا که داری فکر می‌کنی، یک فکری هم برای درِ یخچال
بکن که این قدر باز نماند. در ضمن، خواهش می‌کنم یک کاری برای
خودت دست و پا کن.

هنری گفت:

– باشد مامان.

و از در پشتی خارج شد تا چیزی پیدا کند و خودش را سرگرم کند.
او فکر کرد می‌تواند به خانه خانواده کوئیمی^۱ برود و با بیزوس^۲، که
البته اسم واقعی‌اش بیاتریس^۳ بود، چکرز بازی کند، ولی احتمالاً
خواهر کوچک و روجکش، رامونا^۴، بازی را به هم می‌زد. می‌توانست
به خانه دوستش مورف^۵ که باهوش‌ترین شاگرد در تمام مدرسه بود
برود و در گاراژ آنها با هم یک چیز جالبی بسازند. یا اینکه
می‌توانست تلاش کند برای اشتراک روزنامه مشتری جمع کند.
این کار خوبی بود، ولی یک جورهایی هم اشتیاقی برای این کار
نداشت چرا که باید زنگ در خانه مردم را می‌زد. نه، کاری که واقعاً
دلش می‌خواست بکند این بود که یک چیزی بسازد. پس تصمیم
گرفت در خیابان کیلیکیتات^۶ دنبال چوب برای ساختن یک خانه
سگ بگردد. این کار از همه کارها راحت‌تر بود و زیاد هم چوب
لازم نداشت.

هنری داشت از جلوی خانه‌شان رد می‌شد که متوجه ماشین همسایه
بغلی شد که جلوی درِ ورودی خانه پارک شده بود. یک واگن کوچک
حمل بار هم به پشت ماشین بسته شده بود. هنری فکر کرد، جالب

۱. Quimby

۲. Beezus

۳. Beatrice

۴. Ramona

۵. Murph

۶. Klicitat

است. هکتور گرومبی^۱ خیال داشت چه کار کند؟ در ورودی جلوی خانه گرومبی‌ها باز شد و آقای گرومبی، که داشت عقب عقب می‌آمد، ظاهر شد. حالا جالبتر شد. چرا آقای گرومبی عقب عقب می‌آمد؟ آقای همسایه آهسته آهسته بیرون آمد و هنری دید که او دارد چیزی را با تقلا روی زمین می‌کشد.

هنری تصمیم گرفت سر و گوشی بجنباند. از پیاده‌رو جلوی خانه گرومبی‌ها دید که آقای گرومبی دارد یک وان حمام را می‌کشد و خانم گرومبی هم آن را هل می‌دهد. آنها وان را روی یک پتوی کهنه گذاشته بودند و می‌کشیدند.

آقای گرومبی دست نگه داشت تا عرق پیشانی‌اش را پاک کند و گفت:
– پوف! این وانهای قدیمی را مثل ناو جنگی می‌ساختند.

هنری مشتاقانه پرسید:

– می‌توانم کمک کنم؟

هرچه باشد مادرش گفته بود یک کاری برای خودش دست و پا کند.
آقای گرومبی گفت:

– حتماً. تو می‌توانی از آن طرف کمک کنی و دو نفری هلش بدهید.

هنری از پله‌ها بالا رفت و چون وان جلوی در را گرفته بود، پرید

توی وان، از آن طرفش بیرون آمد و کنار خانم گرومبی رفت تا با هم

هلش بدهند. هنری خیلی تعجب کرده بود، یعنی گرومبی‌ها دیگر

نمی‌خواستند حمام بروند، ولی از آنجایی که پسر خیلی مؤدبی بود

هیچ سؤالی نکرد. در عوض پرسید:

– می‌خواهید با این چه کار کنید؟

آقای گرومبی جواب داد:

– دورش می‌اندازیم، مگر اینکه تو آن را بخواهی. داریم شکل حمام را عوض می‌کنیم و باید از شرّ این خلاص بشویم تا جا برای وان جدیدی که قرار است دوشنبه بیاورند باز شود.

هنری فکر کرد، عالی است. با یک وان حمام می‌توانست هزار تا کار بکند. می‌توانست وقتی هوا خیلی گرم می‌شد خودش توی آن آب‌تنی کند و خنک شود، می‌توانست در جشن هالووین^۱ توی آن سیب بیندازد و با بچه‌ها مسابقه دهند ببینند کدامشان می‌تواند سیب را فقط با دندانهایش از توی وان بردارد. با مقدار بیشتری چوب و تخته می‌شد دور آن یک کلبه درست کرد. خیلی کارها می‌شد کرد. داشتن یک وان توی حیاط خیلی لذت‌بخش‌تر از داشتن آن توی حمام بود، ولی هنری مطمئن بود که مادرش مثل او فکر نمی‌کرد. هنری با تأسف گفت:

– نه، متشکرم آقای گرومبی.

و بعد فکر تازه‌ای به نظرش رسید. وان جدید را احتمالاً توی یک صندوق چوبی می‌آوردند و اگر آقای گرومبی اجازه می‌داد هنری از تخته‌های آن برای ساختن خانهٔ سگ استفاده می‌کرد.

در همین موقع چند تا از همسایه‌ها دور خانهٔ آقای گرومبی جمع شدند. حتی ریبسی^۲ هم که روی پادری جلوی خانهٔ هنری مشغول چرت زدن بود، بلند شد و به طرف خانهٔ گرومبی‌ها رفت. آقای گرومبی یک طناب را دور وان بست و با کمک هنری و چند نفر دیگر وان را یواش یواش حرکت داد و از پله‌ها پایین آورد، وان را

۱. Halloween، یکی از عیدهای مسیحیان که در شب سی و یکم اکتبر مراسم آن اجرا می‌شود. در این جشن بچه‌ها لباسهای مخصوص می‌پوشند و زنگ خانهٔ همسایه‌ها را می‌زنند و خوراکی جمع می‌کنند. – م.

هنری به ماشین سواری می رود ۵

روی چمنها کشیدند و بعد آن را بلند کردند و توی واگن گذاشتند و آقای گرومبی آن را محکم بست.

آقای گرومبی از هنری پرسید:

– با یک سواری تا محل تخلیه وسایل اسقاط چطوری؟

محل تخلیه وسایل اسقاط! هنری فوراً پیش خودش انبوهی از چیزهای جالب را تصور کرد. وانهای کهنه، ماشینهای لباسشویی، لاستیک چرخ ماشینها و کالسکه های نوزاد. اصلاً فکرش را هم نمی شد کرد که آنجا چه چیزهایی می توانست پیدا کند. شاید حتی تخته های چوبی کهنه که می توانست آنها را با خود به خانه ببرد.

هنری مشتاقانه پرسید:

– می توانم توی وان بنشینم؟

آقای گرومبی موافق بود.

– حتماً. برو از مادرت اجازه بگیر.

هنری به طرف پنجره باز آشپزخانه دوید.

– مامان! آقای گرومبی از من خواسته تا محل اسقاطیها باهاش

بروم. اجازه می دهی؟

صدای خانم هاگینز از توی آشپزخانه آمد.

– باشد، برو هنری.

– یالاً ریسی!

هنری جست و خیزکنان از چمنها رد شد و از واگن بالا رفت و توی

وان نشست. ریسی دنبال او چهار دست و پا بالا رفت.

آقای گرومبی در ماشینش را باز کرد و پرسید:

– آماده ای؟

هنری جواب داد:

– آماده ام.

خانم بورلی کلیری یکی از سرشناس‌ترین نویسندگان آمریکایی است. او در «مک مین ویل» ایالت آرگون متولد شد و تا شش سالگی در مزرعه‌ای در «یام هیل» زندگی کرد. سپس به پورتلند رفت و بعد از پایان تحصیلات به عنوان کتابدار در یاکیمای ایالت واشنگتن مشغول به کار شد. در سال ۱۹۴۰، با کلارنس تی. کلیری ازدواج کرد و صاحب دوقلویی شد.

کتابهای خانم کلیری برندهٔ جوایز مختلفی در سرتاسر آمریکا شده است. آقای هنشای عزیز در سال ۱۹۸۴ نشان نیوبری را از آن خود کرد و کتابهای رامونا و پدرش و همچنین رامونا کوئیمی هشت ساله در فهرست افتخار جایزهٔ نیوبری جای گرفتند. به علاوه، بیش از سی جایزه از سراسر آمریکا بنا بر رأی خوانندگان نوجوان به کتابهای خانم کلیری تعلق گرفته است.



ISBN:978-964-363-310-3



9 789643 633103

۷۰۰۰ تومان